

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۱۵

(صفحه ۹۵-۱۲۱)

بساتین الانس؛ گزاره پارسی عاشقانه‌ای از هند باستان

دکتر رحمان مشتاق‌مهر* - بهروز ایمانی**

چکیده

محمد بن علاء‌الدین بن احمد بن حسن عیدوسی، مشهور به اختسان دهلوی، دانشور و سراینده پارسی‌گوی شبه‌قاره هند در سده هشتم قمری است. به سال ۷۰۰ق در دهلی زاده شد و در همان جا به تحصیل علوم، به‌ویژه آداب دیوانی پرداخت. در سال ۷۲۶ق از سوی غیاث‌الدین تغلق (حک: ۷۲۰-۷۲۵ق) به دبیری دیوان انشای او انتصاب یافت. در دوره پادشاهی محمدشاه تغلقی (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) نیز همین مقام را برعهده داشت و مدتی بعد کناره‌گیری کرد و انزوا گزید. به ایران مسافرت کرده و چندی در خانقاه شیخ عمادالدین فقیه کرمانی اقامت گزید. اثر مشهور او بساتین الانس (قصه عشق کشورگیر با ملک‌آرا) است که از زبان هندی به فارسی ترجمه کرده و به شیوه کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه و... پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: اختسان دهلوی، بساتین الانس، شبه‌قاره هند، تغلقشاهان، غیاث‌الدین تغلق، محمدتغلق‌شاه.

* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

مقدمه

شبه‌قارهٔ هند، کهن‌ترین و فراخ‌ترین جغرافیای زبان پارسی است و تألیف تاریخ جامع این زبان، بدون مطالعهٔ فراگیر آثار پدیدآمدهٔ پارسی در این گسترهٔ فراخ‌دامن، میسر نیست.

برای معرفی و احیای آثار و مآثر پارسی که در جغرافیای شبه‌قاره پدید آمده‌اند، تلاش‌های بسیار، هم از سوی محققان و استادان زبان و ادب فارسی شبه‌قاره و هم از طرف پژوهشگران ایرانی، صورت گرفته است؛ اما وسعت زبان پارسی، و تعدد و تنوع آثار پدیدآمده به این زبان، چندان و چندین است که اقدامات انجام‌پذیرفته، هرگز کافی و وافی نیست و هنوز، مخازن نسخه‌های خطی شبه‌قارهٔ هند، آکنده از نفایس متون فارسی است که اگر برای شناخت، صیانت و احیای هرچه زودتر آنها اقدام نکنیم و اهتمام نوزیم، دیری نمی‌پاید و دوری بر نمی‌آید که عوامل مخرب اعتقادی و سیاسی، یا اتفاقات روزگار، این نفایس باقی‌مانده را نابود می‌کند و ما اسناد و منابع اطلاعاتی مربوط به پیشینهٔ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی را در شبه‌قارهٔ هند از دست می‌دهیم و همواره در گذار روزگاران، به فترت‌ها و غفلت‌های خود دریغ می‌خوریم.

بساتین الانس عاشقانه‌ای است از هند باستان که در دورهٔ سلطان محمد تغلق‌شاه (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) به قلم اختسان دهلوی به فارسی گزارده شده و جلوه‌ای از آمیختگی و آموختگی معنای هندوانه با لفظ پارسیانه است. این اثر، تنها یک اثر صرف روایی نیست، بل نمونه‌ای از نثر کهن پارسی در شبه‌قاره در نیمهٔ نخست سدهٔ هشتم قمری است که جلوه‌هایی از نفوذ و رسوخ فرهنگ و ادب پارسی و اندیشهٔ ایرانی را در شبه‌قاره می‌نمایاند.

اختسان دهلوی، گزارندهٔ بساتین الانس

اختسان در دیباچهٔ بساتین الانس، نام و نسب خود را به صورت «محمد صدر علاء احمد حسن دبیر عبدوسی الملقب بتاج و المعروف باختسان» (اختسان دهلوی، ص ۳۳) ذکر کرده و در نامه‌ای از او خطاب به عمادالدین فقیه کرمانی (وفات: ۷۷۲ق) به صورت «محمد صدر عبدوی المدعو باختسان» (ایمانی، ص ۸۴) ثبت شده است. فصیح خوافی

ج ۲، ص ۹۴۲)، نام و نسب او را «محمد بن صدر بن علاء‌الدین احمد بن حسن دبیر عبدوی» آورده، بهامدخانی (برگ ۴۰۶) به شکل «ابن ملک اختسان» نوشته، و حاجی خلیفه (ج ۱، ص ۲۹۸)، به صورت «محمد صدر علاء» ثبت کرده است.

اختسان، چنان که خود در دیباچه بساتین الانس متذکر شده، ملقب به «تاج» بوده (اختسان دهلوی، ص ۳۳) و با القاب «تاج الملة والدین» (فصیح خوافی، ج ۲، ص ۹۴۲)، «تاج‌الدین اختسان» (عماد فقیه کرمانی، ص ۲۳۹)، «ملک تاج دنیا و دین اختسان» (همو، ص ۲۳۹)، «ملک تاج‌الدین اختسان» (بهامدخانی، برگ ۳۹۸)، «ملک اختسان دبیر» (برنی، ص ۴۲۴) و «اختسان دبیر» (میرخورد کرمانی، ص ۲۸۳) نیز خوانده شده است. در بیشتر آبشخورها، عنوان «ملک» به لقب و شهرت خانوادگی او افزوده شده و با اوصاف و نعوت «ملک اختیارالدین» (فرشته، ج ۱، ص ۴۴۱)، «تاج الملة و الدین ملک اختسان»، «ملک الافاضل» (فصیح خوافی، ج ۲، ص ۹۴۲) و «الملکیة الاختسانیة» (ایمانی، ص ۷۵، ۹۱) معرفی شده است.

اطلاق عنوان «ملک» به اختسان، حاکی از تداوم یک سنت موروثی در خانواده او بوده است. ظاهراً، خاندان او در دستگاه حکومت خلیجیان (۶۸۹-۷۲۰ق) صاحب‌منصب بودند و از امرا و ملوک علایی (سلطان علاء‌الدین خلجی، حک: ۶۹۵-۷۱۶ق) به‌شمار می‌رفتند. وقتی غیاث‌الدین تغلق‌شاه (۷۲۰-۷۲۵ق) به حکومت رسید، «نسبت به بازماندگان علایی، در کمال ادب و حرمت سلوک کرد، و امرا و ملوک علایی را نواخت و مراتب و اقطاع به آنها مقرر داشت، که از آن جمله، همین اختسان دهلوی است که به او «منصب دبیری، عنایت فرمود» (فرشته، ج ۱، ص ۴۴۰). او به «اختسان» معروف بوده، و این شهرت را از خاندان خود به ارث برده است (اختسان دهلوی، ص ۳۳).

اختسان، بساتین الانس را در سال ۷۲۶ق، زمانی که ۲۶ سال از عمرش گذشته بود، به رشته تحریر درآورد. با این حساب، او در ۷۰۰ق زاده شده است: «... در سنه ست و عشرین و سبعمائة که سال بیست و ششم از عمر این ضعیف است، این عروس مهرخسار را بر منصف اجابت، در نظر زمره طالبان و فرقه خاطبان جلوه داد... و این مجموع را بساتین الانس نام نهاد...» (اختسان دهلوی، ص ۵۱).

اختسان، چنان که خود صریحاً اشاره کرده، در دهلی زاده شده، و در آنجا نشو و نما

یافته و به فراگیری «انواع هنر» پرداخته است:

«... حضرت معظمهٔ دهلی که مولد و منشأ اصلی من است و نهال وجود از تأثیر آب و هوای آن نشو و نما یافته... و جواهر ثمین انواع هنر، از آن معدن محاسن و کان فضایل به‌دست آورده...» (همو، ص ۴۱-۴۲).
در قصیدهٔ بهاریه نیز که به مدح سلطان محمد تغلقشاه پرداخته، به تولد و نشو و نمای خود در «خاک هند» اشاره کرده است:

خدايگانا! زابنای جنس خود، امروز ز یمن مدحت تو اندرین زمانه، مرا
همه بر آب خراسانست نظم و نثر، ارچه به خاک هند، مرا هست مولد و منشا
(همو، ص ۵۶)

همچنین در نامه‌ای به عمادالدین فقیه کرمانی، که سخن از بروندت هوای ایران در زمستان به میان آورده و از «معطوف گردانیدن عنان عزم» خود به کرمان، پوزش خواسته، اشاره کرده است به اینکه: «مولد و منشأ بنده در بلاد گرم است، اثر سرما در وجود، بیشتر، مشاهده می‌افتد... نیت حرکت در توقف افتاد» (ایمانی، ص ۹۴-۹۵). بی‌گمان، این بلدهٔ گرم، هند است.

اختسان در دهلی تولد یافت و «جواهر ثمین انواع هنر از آن معادن محاسن و کان فضایل» به‌دست آورد (اختسان دهلوی، ص ۴۱-۴۲). در زمانی هم که در دیوان انشای سلاطین تغلق، به «ترتیب سواد امثالات و مناشیر» اشتغال داشت، به «اقتباس انوار علوم از مصابیح درست علمای وقت و اجتنای از هار فواید از بساتین براعت بلغای عصر» می‌پرداخت (همو، ص ۵۷). او با توجه به موقعیت ممتاز خاندانش، بهرهٔ وافیه از تحصیل علوم داشته، و در بساتین الانس از تربیت درباری خود در درگاه سلاطین تغلق، غیاث‌الدین (حک: ۷۲۰-۷۲۵ق) و محمد تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) خبر داده است (همو، ص ۵۴).

اختسان به سال ۷۰۰ق در حضرت دهلی، تربیت یافت و دانش آموخت، به‌ویژه آیین دبیری و قواعد انشانویسی را به‌خوبی فراگرفت، و در دورهٔ جوانی، یعنی ۲۰سالگی، به حکم غیاث‌الدین تغلقی، دبیری دیوان انشا را برعهده گرفت و به‌تدریج در دورهٔ پادشاهی محمدشاه تغلق «به‌ترتیب سواد امثالات و مناشیر» پرداخت و در گذر زمان «به تقلد اشغال معظم و امور بزرگ، از امثال و اشباه» خود، امتیاز یافت (همو، ص ۵۴).

اختسان، زبان عربی را به‌خوبی می‌دانست و بساتین الانس او، معلوماتش را در زبان و ادبیات تازی می‌نمایند، از طبع‌آزمایی در شعر عربی گرفته تا استناد او به سروده‌های شاعران عرب، امثال عربی و... .

غیاث‌الدین تغلقشاه در سال ۷۲۰ ق «در کوشک میری بر سریر سلطنت جلوس فرمود» و «ملوک و امرا و کاردانان باقی‌ماندهٔ علائی [سلطان علاء‌الدین خلجی] را اقطاع و اشتغال و مواجب و انعامات مقرر داشت» (برنی، ص ۴۲۶) و اختسان را «منصب دبیری عنایت فرمود» (فرشته، ج ۱، ص ۴۴۰، بنیانی، ص ۵۳، بهامدخانی، برگ ۳۹۸) و او در این تاریخ، ۲۰ ساله بوده است.

اختسان در لشکرکشی‌های غیاث‌الدین تغلق حضور داشت و در دیباچهٔ بساتین الانس، فتوحات او را در «اقلیم لکهنوتی و سنارگاتو، مع جمیع اطرافها و اکنافها» و مملکت وسیع «ترهت» گزارش کرده است (اختسان دهلوی، ص ۳۴-۳۷).

غیاث‌الدین در سال ۷۲۴ ق پس از فتح لکهنو و سنارگاتو و اطراف آن (دربارهٔ این فتوحات، رک: برنی، ص ۴۵۰-۴۵۱؛ فرشته، ج ۱، ص ۴۴۳؛ بداونی، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ بنیانی، ص ۵۴؛ بهامدخانی، برگ ۳۹۹؛ سپهرندی، ص ۹۶)، «عنان سمند عزم برای ضبط و فتح... ترهت معطوف کرد» و اختسان در این نبرد، حضور داشت و ماجرای این فتح را بیان کرده است (اختسان دهلوی، ص ۳۵-۳۷).

او در جریان این فتح «از تحمل اثقال سفر پُربلا»، به‌ویژه سیر در هوای گرم، بیمار شد و به عارضهٔ تب عفونی و صداع مبتلا یافت تا بدانجا که «مرغ جاننش از آشیانهٔ تن، عزم مفارقت، جزم گردانید». پس از نزول در «سواد دارالملک دهلی» اطبای حاذق به درمان او پرداختند و «مراسم علاج با مواظبت و ملازمت به‌جای آوردند و در ترتیب اشربه و ترکیب ادویه، هیچ دقیقه، مهمل و نامرعی نگذاشتند»؛ اما از معالجت آنان «چندان اثری روی ننمود». در اثنای این حال، طبیبی ماهر با نام «بدرالدین محمد خجندی» از سفر دریا بر سر وقت اختسان رسید و معالجت او را «از دل و جان، چون پدران مهربان» بر دست گرفت و «به استعمال اصناف ادویهٔ مجربه، ملازمت و مواظبت فرمود» تا اینکه «معالجت و مداومت، به حسن افادت و یمن تأثیر، مقرون شد» و او سلامت خود را بازیافت (همو، ص ۳۸-۴۴).

در سال ۷۲۵ ق «سلطان محمد بن تغلقشاه بر سریر سلطنت در دارالملک تغلق‌آباد،

جلوس فرمود» و پس از ۴۰ روز، به دهلی رفت و «در دولتخانه قدیم... بر تخت سلاطین ماضیه، جلوس فرمود» (برنی، ص ۴۵۶).

«جود جبلی و سخاوت فطری سلطان محمد، از اندازه و مقادیر، بیرون بوده است» و «عظما و کبرا و معتبران و ماهران و استادان هر علمی و هنری... که به امید عواطف و مراحم محمدشاهی، از خراسان و عراق و ماوراءالنهر و خوارزم و سیستان... در درگاه او می‌رسیدند، به اموال و اسباب، مالمال می‌شدند» (همو، ص ۴۶۰-۴۶۱).

محمدشاه تغلق، بهره‌وفای از انواع هنر و علوم اندوخته بود. «نظم پارسی بسیار یاد داشت و نیکو دانستی... و بارها نظم گفتی، و بیشتری از سکندرنامه یاد داشت و بومسيلم‌نامه و تاریخ محمودی را مستحضر بود... در علم طب، از تجارب بسیار و مباشرت، علاج‌های متنوع را بدانستی...» (همو، ص ۴۶۳-۴۶۴).

اختسان، چنان گذشته، در دربار این پادشاه فاضل، دانشور و هنرمند، دبیر دیوان انشا بوده و به ترتیب «سواد امثلات و مناشیر» می‌پرداخت تا «به تقلد اشغال معظم و امور بزرگ، از امثال و اشباه خویش، امتیاز» یافت:

سزد که بر همه آزادگان فرازم سر مرا چو بنده خود، کرده‌ای به لطف عمیم

(همو، ص ۳۳)

او مداح محمدشاه تغلقی نیز بوده و اشعاری در مدح او سروده و صله‌های کلان و گران دریافته است (همو، ص ۳۰-۳۳).

در سال ۷۲۸ق سلطان محمد تغلق، اختسان را همراه یکی از حجاب خود به نام امیرعبدالله، با هدایای بسیار، به دربار سلطان ابوسعید ایلخانی (وفات: ۷۳۶ق) در شهر سلطانیه ایران فرستاد تا طلب دوستی و موافقت کند. محمد شبانکاره‌ای (مورخ سده ۸ق) ورود اختسان و همراهان او را به دربار ابوسعید، مفصلاً گزارش نموده است. (شبانکاره‌ای، ص ۲۸۷-۲۸۸). بهامدخانی نیز، از رسالت اختسان به حضرت ابوسعید خبر داده؛ اما بنابر گزارش او، این سفر سیاسی، در اواخر عمر سلطان محمدشاه تغلقی روی داده است:

«و در آخر عمر، سلطان محمد، ابن ملک اختسان را به رسالت، با تحف و هدایا در حضرت دارالملک تبریز، بر سلطان ابوسعید فرستاده بود، و چون سلطان محمد درگذشت، ملک اختسان، به طرف ممالک هندوستان، مراجعت نمود» (بهامدخانی، برگ ۴۰۶).

بنابر گزارش موثق و مستند شبانکاره‌ای، ایلچیان محمد تغلقی و اختسان، در سال

۷۲۸ق یعنی سه سال پس از جلوس این پادشاه، به سلطانیه وارد شدند، نه در پایان عمر او که مصادف با سال ۷۵۲ق است. ابوسعید نیز در سلطانیه اقامت داشته است، نه در تبریز. احتمالاً، بهامدخانی، تاریخ ورود اختسان و همراهان او را به ایران، نادرست ثبت کرده، یا اینکه اختسان، برای بار دوم، به حضور ابوسعید رسیده است، آن هم در تبریز، نه در سلطانیه. باید به این نکته توجه داشت که اختسان، سال‌ها پیش از وفات سلطان محمد در سال ۷۵۲ق از مشاغل دیوانی، دوری جُسته بود، و مأموریت سفر سیاسی او به ایران در سال‌های واپسین حکومت این سلطان دهلی، بعید به نظر می‌رسد.

سفر به ایران

از مکاتبات اختسان و عمادالدین فقیه کرمانی (۴۶۹۰-۷۷۳ق) معلوم می‌شود که اختسان به کرمان سفر کرده و مدتی را در جوار خانقاه عمادالدین به سر برده است. فقیه کرمانی در کنار خانقاهش، منزلی، و به قول خود اختسان، «دستگاه خلوتی» برای او سامان داده بوده، و اختسان، ایامی را در آنجا به عزلت گذرانده است. پس از بازگشت به دهلی، از خرابی آن سرای عزلت، آگاه شده و در نامه‌ای از عمادالدین خواسته است که خدام خانقاهش را به تعمیر آنجا گمارد تا در سفر دوباره خود به کرمان، باز در آنجا اقامت گزیند (ایمانی، ص ۸۹-۹۰).

اختسان می‌خواست دوباره «پای تابه سفر» در خانقاه مکرم عمادالدین گشاید و عسای رحلت در حجره خلوت آنجا افکند؛ اما ظاهراً «دست مقادیر آسمانی» حصول این امنیت را برای او میسر نکرده، و از سفر دوباره به کرمان بازمانده است (همو، ص ۷۹). از نامه منظوم عمادالدین فقیه کرمانی نیز، صریحاً دانسته می‌شود که اختسان، مدتی را در کنار او به سر برده، و به‌ناگزیر، وصال آنها به فراق انجامیده، و عمادالدین از این درد جدایی رنجور شده و نالیده است.

... نه دارم پذیر است درد فراق	... نه دارد نهایت، غم اشتیاق...
فراق عزیزان ز مُردن بتر	که درد دل از جان سپردن بتر
مرا دامن دولت آمد به دست	برون شد ز دستم چو ناوک ز شست
دریغا که از روضه، رضوان برفت	گل از باغ و بلبل ز بستان برفت

مرا طاقت درد دوری نماند
ز داغ جدایی دلم ریش گشت
نسیم صبا این غزل گر توان
برفتی و دولت برفت از برم

ولی چاره‌ای جز صبوری نماند...
فلک بر مراد بداندیش گشت...
اصلاح مخدوم اعظم رسان...
تو بازآ و بازآورش از برم...

(عماد فقیه کرمانی، ص ۲۴۲-۲۴۳)

از نامه‌های اختسان برمی‌آید سفر او به کرمان در زمانی بوده که «به‌اختیار، منصب و جاه دنیای او را پشت پای زده و دست از تقلد اشغال خطیر سلاطین کوتاه کرده و لذات نفسانی را... پایمال خود ساخته» (ایمانی، ص ۸۴-۸۵) و عزلت‌گزیده بوده است.

سلطان محمد تغلقی (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) در نخستین سال‌های دوران پادشاهی‌اش، زمام امور مملکت را به دست قدرت و تصرف خود گرفت و به ضبط اقالیم و ساماندهی کارها پرداخت (برای اقدامات او، رک: برنی، ص ۵۸ به بعد؛ فرشته، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۵۰؛ بداؤنی، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷)؛ اما از اواخر ۷۲۷ق که ملک بهادر گرشاسب، عارض لشکر او، در دهلی خروج کرد و فتنه‌انگیخت (بداؤنی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ سیهرندی، ص ۹۹، عصامی، ص ۴۲۴-۴۲۸) و بهرام ایبه (برادرزادهٔ محمد تغلقی) در ملتان، علم بغی برافراشت (برنی، ص ۴۷۸-۴۷۹؛ فرشته، ج ۱، ص ۴۵۶-۴۵۷؛ معصوم بکری، ص ۴۷، بداؤنی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ سیهرندی، ص ۹۹-۱۰۰) تا سال مرگش در ۷۵۲ق همواره با تمرد و تعرض اطرافیان و دست‌نشانده‌های خود مواجه بوده است. این مشکلات، به‌علاوهٔ اتفاقات دیگر، به‌ویژه اقدامات ناسنجیدهٔ سلطان محمد در مملکتداری، احوال پادشاهی او را آشفته نمود و به تدریج، خلل در ارکان سلطنتش راه یافت. ضیاء‌الدین برنی، شش اندیشه و عامل را باعث خرابی بلاد و برافتادن رعایا ذکر کرده است (برنی، ص ۴۷۲-۴۷۸).

در چنان اوضاعی که محمد تغلقی «علما و مشایخ و سادات و صوفیان و قلندران و نویسندگان و لشکریان را» سیاست می‌کرد و خون مسلمانان را می‌ریخت (همو، ص ۴۶۵-۴۶۶)، اختسان نمی‌توانست به‌آسودگی در دستگاه حکومت او برقرار بماند و به کارهای دیوانی بپردازد و طرح نظم و نثر اندازد؛ لذا از دربار تغلقی جدا شد و بقیهٔ ایام خویش را در عزلت گذراند.

اختسان در نامه‌های خود به عمادالدین فقیه کرمانی، صراحتاً به کناره‌گیری از اشغال

دیوانی، و در پی آن، عزلت‌گزینی اشاره کرده است (ایمانی، ص ۸۵-۸۷). در مکتوبی دیگر، به پاسخ نامه فقیه کرمانی، باز نفرت خود را از صحبت جماعت دنیاطلب و «ارباب حل و عقد امور خسیسه عالم فانی» که پادشاهان و دولتمردان اند، ابراز کرده، و به گوشه‌نشینی اش اشارت نموده است (همو، ص ۹۹).

کناره‌گیری اختسان از مناصب دیوانی، زمانی اتفاق افتاده است که اوضاع دهلی، و دیگر بلاد هند، در پی فتنه‌ها و سرکشی‌های اطرافیان محمدشاه تغلقی، و اقدامات ناسنجیده او، سخت آشفته شده، و جان و مال مردم در معرض هلاکت و نابودی قرار گرفته است. اختسان، در نامه‌هایش به فقیه کرمانی، شمه‌ای از این اوضاع نابسامان را گزارش کرده است (همو، ص ۸۰-۸۱).

خاندان اختسان دهلوی

جمال‌الدین اختسان دهلوی: ظاهراً برادر اختسان دهلوی است که در دربار آل کرت در هرات، به کار دیوانی می‌پرداخته و یوسف اهل در فراید غیاثی، نامه‌هایی را از او آورده است. از وی در دست‌نویس‌های فراید غیاثی، با تعریفات مختلف، یاد شده است: المولی الاعظم، والی اقالیم فنون الفضل و الحکم، سحیان الزمان، نادره الدوران، جمال الملة والدین ملک اختسان (یوسف اهل ۱، برگ ۱۶۲ پ)، الفاضل العلامة... ملک اختسان، جمال‌الدین اختسان العبدوسی (همان، برگ ۳۹ پ).

با توجه به نامه‌هایی که یوسف اهل از جمال‌الدین اختسان، نقل کرده است، برمی‌آید که او در ساختار دیوانی و اداری حکومت معزالدین حسین کرت (حک: ۷۳۲-۷۷۱ ق)، در زمانی که معین‌الدین جامی (وفات: ۷۸۳ ق)، مقام وزارت را برعهده داشته، دارای مناصب عالی‌ه بوده و مکتوبات دیوانی را رقم می‌زده است.

در عنوان حکم وزارت معین‌الدین جامی که در سال ۷۵۰ ق از سوی معزالدین حسین کرت، صادر شده، نام جمال‌الدین اختسان دهلوی و سعدالدین تفتازانی (۷۱۲-۷۹۲ ق) به‌عنوان معاونان او، قید شده است: «... ایضاً منه فی وزارتہ بمعاونة ملک اختسان و مولانا سعدالدین تفتازانی بالاشارة الصادرة عن حضرة الملكية المعزية» (همو، برگ ۹۷-۹۸ پ).

تاج‌الدین حسین دهلوی: یوسف اهل، از این شخصیت، چهار مکتوب، نقل کرده و در

یکی از نامه‌ها که در جواب مکتوب معین‌الدین جامی، وزیر معزالدین حسین کت نوشتن، خود را «بندۀ درگاه اعلیٰ، حسین بن محمد بن علاء» معرفی کرده است. با توجه به اینکه نام صاحب بساتین الانس، محمد و نام پدرش صدر علاء احمد بوده، آیا این حسین بن محمد بن علاء، فرزند مؤلف بساتین الانس است؟

حسین دهلوی، از رجال دربار فیروزشاه تغلقی (حک: ۷۵۲-۷۹۰ق) بوده، و یوسف اهل، از او با عنوان «خواجه تاج‌الدین حسین وزیر الدهلوی» یاد کرده است. در تواریخ فیروزشاهی، نامی از این فرد به‌عنوان وزیر یا شخصیت دیگر، ذکر نشده است. با توجه به مکتوبات موجود از او، احتمالاً در دیوان انشای فیروزشاه، به فعالیت می‌پرداخته است.

ارتباط اختسان با عمادالدین فقیه کرمانی

نحوهٔ آشنایی اختسان با عماد فقیه، دانسته نیست. اختسان در نامه‌ای به عماد، ابراز کرده است که «از آغاز نشو و نما، به استماع صیت مآثر و مفاخر» او «صحیفهٔ دل را به رقم اخلاص آن جناب... مزین داشته و حلقهٔ فرط هواخواهی آن حضرت... در گوش جان کشیده...» است (ایمانی، ص ۹۲). از این نوشتهٔ اختسان، برمی‌آید که او از ابتدای بالندگی خود، آوازهٔ «مآثر و مفاخر» عماد فقیه را که اشعار او در آن روزگار، در هندوستان، مطلوب و متبرک بوده (محرابی کرمانی، ص ۶۰-۶۱) شنیده و به شخصیت معنوی او تعلق خاطر یافته است، تا بدانجا که از طریقه مکاتبه، باب آشنایی با او را گشوده، و این آشنایی، به تدریج، به مرابطه و مرادۀ عمیق بین آنها انجامیده، و به‌گفتهٔ اختسان «امتزاج قلوب طرفین، پای به درجهٔ اعلیٰ نهاده» است (ایمانی، ص ۸۳).

تنها مکتوبی که از عماد کرمانی، خطاب به اختسان در دست است، نامهٔ منظومی است که در ده نامهٔ او ثبت شده، و این نامه، گویای احترام بسیار او به شخصیت علمی و معنوی اختسان است. عماد، اختسان را با توصیف و تعریفات هم‌چون «بزرگ جهان»، «محیط کرم»، «بحر فضل و هنر»، «دریای علم» و... ستوده، و از ادت خود را به او وانموده است (عماد فقیه کرمانی، ص ۲۳۹-۲۴۰).

شاعرانه‌های اختسان

اختسان در سرایش اشعار پارسی و تازی، مهارت تمام داشته، و نمونه‌های بسیاری از

سروده‌های دوزبانۀ او در بساتین الانس ثبت و ضبط شده است. او مداح محمدشاه تغلقی بوده (بهامدخانی، برگ ۴۰۶) و «به‌هنگام انشای هر قصیدهٔ غرای ثنا، و ادای هر فصل بلیغ دعا، از عربی و پارسی» انعامات بی‌حد و انتها و خلعت‌های زرین طراز بی‌بها، از این شاه، به‌عنوان صلّه، درمی‌یافته، چنان‌که در نظم «یک قصیدهٔ صفت بهار» به دریافت «۶۰ هزار دینار محمدی» و «۶۰ سر اسب تازی و تتاری» مشرف شده است (اختسان دهلوی، ص ۵۱). هرچند او با تصنیف بساتین الانس به‌عنوان نثرپرداز، شهرت یافته؛ اما مطالعهٔ سروده‌های او، به همان مقدار که در بساتین الانس ثبت شده، نشان می‌دهد که در شاعری، طبع قوی و ذوق سرشار داشته، و او نیز خود، مدعی «موشکافی» در «فن اشعار» است:

ز دور این فلک شیشه‌رنگ، اهل هنر همی خورند چو ساغر، مدام خون جگر...
مرا که در «فن اشعار» می‌شکافم مو چو شانه، اره همی راند از جفا بر سر
(همو، ص ۴۷)

علاوه بر بساتین الانس، نمونه‌هایی از اشعار او در برخی از منابع نقل شده که جز دو سه نمونه، همه، برگرفته از همین بساتین الانس است. در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۴۹۸ سنا که در سدهٔ هشت و نُه قمری کتابت شده، و حاوی اشعاری از سراینندگان متقدم پارسی است (دربارهٔ این مجموعه، رک: زلفی، ص ۱-۳) قطعه‌ای از اختسان ثبت شده که در بساتین الانس نیست:

اکسیر اعظم است درین روزگار، آنک حلقه به گوش دنیی ناپایدار نیست
... فردا کسی شراب سعادت خورد مدام کامروز از شراب هوا در خمار نیست
(مجموعهٔ شمارهٔ ۱۴۹۸ سنا، ص ۱۵)

بیشترین نمونه از سروده‌های اختسان دهلوی را، تقی‌الدین کاشی، از بساتین الانس برگرفته و آنها را با عنوان‌بندی نقل کرده است (تقی‌کاشی، مجموعهٔ شمارهٔ ۱۰۶۶، ص ۲۷۳-۲۷۴). قطعهٔ زیر که او از اختسان آورده، در بساتین الانس نیست:

خرّم آن کس کز سر خوان جهان لقمه‌ای خوش ماحضر خورد و برفت
تا تو اندیشی که فردا این کنم عمر، حالی، کار خود کرد و برفت
آبخور عمدهٔ اشعار اختسان، بساتین الانس است، و او بیشتر در قالب‌های قصیده، قطعه و مثنوی، طبع‌آزمایی کرده است. قصاید او زمینهٔ مدحی دارد و در ستایش

غیاث‌الدین، و بیشتر، محمد تغلقی سروده شده است. قطعات او اندرزورانه و گویای مسائل حکمی و مفاهیم اخلاقی و تربیتی است. مثنویات او در زمینه‌های غنایی، همچون توصیف شهر اُجین (اختسان دهلوی، ص ۵۹) و توصیف باده (ص ۱۱۶) است.

درباره بساتین الانس

در زمانی که اختسان دهلوی، دوره بیماری را در خانه خود می‌گذراند و محمد خجندی، به معالجت و مداوای او می‌پرداخت، «جمعی از دوستان قدیم و زمهرای از محبان شفیق» به دیدار او می‌آمدند و به «ایراد غریب روایت علوم نقلی و عقلی» و «تقریر بدایع حکایات و لطایف اسمار» اوقات روز و شب او را خوش می‌کردند. روزی «یکی از اصداقای صادق‌وداد» به تفقد او آمد و «نسخه حکایت پادشاه کشورگیر که ترجمه هندی است، آورد».

اختسان، چون به تأمل و تفکر در مطالعت آن سعی پیوست و «بر مضمون آن، اطلاع تمام و وقوف به کمال» پیدا کرد، دریافت که «مشاطه طبع رنگ‌آمیز هیچ سخنوری، عرایس عاطل اغراض و معانی آن را به زیور سلاست الفاظ و حلیه لطافت عبارات، مزین و محلی نگردانیده و گلغونه‌ای بر روی و وسمه‌ای بر ابروی آن نکشیده». «زمره دوستان و طبقه محبان» به «تزیین این عرایس عاطل اشارت فرمودند» و اختسان «امتناع در مذهب مروت، جایز نشمرد» و در «ایفای موعود» اهتمام ورزید و بعد از انقضای چند ماه از روز وعده، در سنه ست و عشرین و سبعمائة [۷۲۶ ق] که سال بیست و ششم از عمر او بوده، این «عروس مهرخسار را بر منصه اجابت، در نظر زمره طالبان و فرقه خاتبان جلوه داد و... بر ایشان عرضه کرد و این مجموع را بساتین الانس نام نهاد و به القاب سلطان محمد تغلقی، موشح گردانید» (اختسان دهلوی، ص ۴۵-۵۱).

اختسان، نسخه «حکایت پادشاه کشورگیر» را «ترجمه هندی» ذکر کرده (همو، ص ۴۶)، آیا این حکایت، از سانسکریت به زبان هندی میانه، ترجمه شده بوده که او به فارسی ترجمه کرده، یا اینکه به فارسی ساده، ترجمه شده بوده و او آن را به نثر آراسته درآورده است؟ محبوب نوشته است: «ظاهراً این کتاب از مآخذ هندی به فارسی ترجمه شده و سپس تحریری تازه و مصنوع و متکلف از آن به دست تاج‌الدین محمد صدر در دهلی صورت گرفته است» (محبوب، ص ۵۷۰).

ترجمه بساتین الانس

بساتین الانس در دوره حکومت عبدالله قطب‌شاه در دکن (۱۰۳۶-۱۰۸۳ق) به قلم مظهرالدین بن شیخ فخرالدین، معروف و متخلص به نشاطی (ابن نشاطی، ص ۴) با عنوان پهول بن به اردوی دکنی منظوم، ترجمه شده است (درباره این ترجمه، رک: شیخ چاند، مقدمه پهول بن؛ جمیل جالبی، ج ۱، ص ۴۳۲، ۴۸۷). نشاطی در بیته از پهول بن، تاریخ ترجمه را ذکر کرده (ابن نشاطی، ص ۱۴)؛ اما در محاسبه آن اختلاف است. جمیل جالبی، آن را سال ۱۰۶۶ ق برآورد کرده (جمیل جالبی، ج ۱، ص ۴۸۷)، و شیخ چاند، سال ۱۰۷۷ ق دانسته است (شیخ چاند، ص صد).

ابن نشاطی، با الهام هاتف غیبی، بر آن می‌شود حکایت تازه عاشقانه‌ای به اردو، ترجمه و روایت کند که نام آن بساتین است. این قصه پرسی، در لطافت، آینه را می‌ماند. هرکسی، عبارات آن را در نمی‌یابد، بنابراین او که آشنا به زبان پرسی است، بساتین را به زبان اردو برمی‌گرداند و آن را پهول بن می‌نامد (ابن نشاطی، ص ۱۲-۱۴). ابن نشاطی، پهول بن را به عبدالله قطب‌شاه (حک: ۱۰۳۶-۱۰۸۳ ق) اتحاف کرده و در دیباچه کتاب، ابیاتی را در مدح وی، ساخته و پرداخته است (ابن نشاطی، ص ۱۰-۱۱). شیخ چاند، پهول بن را با استفاده از دو دستنویس، مورد تحقیق و تصحیح قرار داده است (پاکستان، انجمن ترقی اردو، ۱۹۹۵م).

تلخیص بساتین الانس

محمد قاسم فرشته (۹۷۷- زنده در ۱۰۳۳ق) گزارش کرده که بساتین الانس را مختصر ساخته است: «... به ملک اختیارالدین، که بساتین الانس تصنیف اوست، و مؤلف این کتاب او را مختصر ساخته، منصب دبیری عنایت فرمود» (فرشته، ج ۱، ص ۴۴۰). از مختصر فرشته، نشانی در دست نیست و ما از نحوه و شیوه اختصار او اطلاع نداریم. احتمالاً، بساتین الانس را از زیادت اشعار تازی پیراسته، و به روایت قصه، آن نیز با حذف زوائد مورد نظر خود، بسنده کرده است.

ساختار روایت در بساتین الانس

حکایت پادشاه کشورگیر (پسر پادشاه بتیهان، شهری بزرگ در جنوب هند) در بساتین

الانس مستقیماً روایت نمی‌شود، بلکه شبکه‌ای از شخصیت‌پردازی‌ها و صحنه‌سازی‌های فرعی، شکل می‌گیرد تا اصل قصه آغاز شود. در ضمن قصهٔ اصلی نیز، حکایات فرعی دیگر نقل می‌شود و سیر روایت را از خط مستقیم، دور می‌کند و به تطویل می‌کشاند.

هرچند اختسان، معتقد به سادگی ساختار قصه، و بی‌پیرایگی آن از تکلفات زبانی و بیانی است، و اذعان داشته که حکایت پادشاه کشورگیر را در «لباس ساده‌تر، عرض کرده» و «زیور حُسن ترتیب معانی آن را، قایم‌مقام الفاظ داشته» و از «اطناب و اسهاب در اوصاف... احتراز و اجتناب، واجب دیده»؛ اما «ذکر شمه‌ای از اسالیب و صافی، و طرفی از قوانین سخن‌آرایی» را لازم شناخته است، چنان‌که می‌توان گفت او در گزارش قصه «طریقهٔ تکثیر استعارات و اوصاف» در پیش گرفته و نثری سرشار از تصویر و توصیف پرداخته است و برخلاف گفتهٔ او، مجموعه‌اش از «غرر الفاظ» و «استعارات غریب و تشبیهات عجیب» هم، چندان بی‌بهره نیست (اختسان دهلوی، ص ۵۲).

در «حکایت پادشاه کشورگیر» شاهزاده کشورگیر (پسر پادشاه پارس) تصویر ملک‌آرا (دختر پادشاه چین) را می‌بیند، عاشق او می‌شود و به دیدار او می‌شتابد و برای طلب وصال او، با اتفاقاتی روبه‌رو می‌شود و سرانجام به او می‌رسد (همو، ص ۲۲۸). اختسان در فرایند نقلِ همین قصهٔ ساده، «اسالیب و صافی» و «قوانین سخن‌آرایی» را لازم می‌شناسد و با تصویرسازی‌ها و توصیف‌پردازی‌ها، روایت را آراستگی می‌بخشد.

بساتین الانس از نوع قصه‌های بلند عامیانه است با زمینهٔ عاطفی و عشقی که در آن قهرمان داستان، ماجراهایی را می‌آزماید، با طوفان اتفاقات، رودرو می‌شود، آن‌گاه، وصال معشوق را درمی‌یابد.

هرچند بساتین الانس حکایت شاهزاده کشورگیر و قصهٔ عشق او را با ملک‌آرا روایت می‌کند؛ اما چنان‌که ویژگی قصص هندی است، حکایات فرعی دیگری (داستان‌های میان‌پیوندی) نیز در مطاوی آن، نقل شده، یعنی قصه در قصه است. این قصه‌ها، عبارت‌اند از: قصهٔ پسر پادشاه روم و دختر زاهد، قصهٔ سمندر با شاهزادهٔ پارس و دلدادگی پادشاه قنوج به سمندر.

اکثر شخصیت‌های داستانی در بساتین الانس، پادشاهان، شاهزاده‌ها و وزیران هستند و در این میان، وزرا، شخصیت‌پویایی دارند، چنان‌که وقایع با مشاورت، تدبیرات و

گنش‌های آنها رقم می‌خورد و خود آنها نیز درگیر ماجراها هستند. در واقع، خط سیر داستان، با اقدامات آنها امتداد می‌یابد. آنها شخصیت‌های یاریگرند و شاهان و شاهزاده‌ها را در رسیدن به مراد خود، مساعدت می‌کنند، چنان‌که وزیر پدر کشورگیر، همراه او به قنوج می‌رود و در رسیدن کشورگیر به ملک آرا، با او در همه‌ی اتفاقات و حوادث، همگام است.

شاهزاده‌ها در بساتین الانس - و البته در اکثر قصه‌های عامیانه با زمینه‌ی عشقی و عاطفی - به‌گونه‌ای، شخصیت قراردادی و شناخته‌شده دارند، یعنی، همیشه عاشق‌اند و در فراق معشوق، زار و نزار، و به هر وسیله‌ای توسل می‌جویند تا به وصال معشوق خود برسند. کشورگیر با دیدن تصویر ملک آرا «از غایت حیرت، چون نقش دیوار بر جای» می‌ماند و «شحنه‌ی عشق ملک آرا در ولایت دل او، دست تصرف» می‌گشاید و «جز یاد او، جمله‌ی چیزها را در کنج فراموشی» می‌نهد. «فکرت و اندیشه بر کشورگیر، چنان دست استیلا» می‌یابد که از «جملگی امور و مصالح»، روی برمی‌تابد و بیمار می‌شود و طیبیب «جز آثار علت عشق دلدار و بیماری هجر یار، بر جبین حال او، لایح و واضح» نمی‌بیند (همو، ص ۲۴۰). به‌جز حکایت اصلی، در قصه‌های فرعی نیز، شاهزاده‌ها، عاشق‌پیشه‌اند، و هرکدام، در طریق عاشقی، بلاهایی را می‌آزمایند. شاهزاده‌ی روم، عاشق دختر زاهد است، و به دعای زاهد، شاهزاده به‌صورت بلبل درمی‌آید و دختر به شکل نهال گل می‌گردد (همو، ص ۹۴). سمنبر (دختر پادشاه) به شاهزاده‌ی ممالک عجم، دل می‌بندد و با او به قنوج می‌گریزد و هر دو با اتفاقاتی مواجه می‌شوند (همو، ص ۱۵۹ به بعد) و البته، پایان این ماجراهای عاشقانه، در قصه‌هایی مثل حکایت پادشاه کشورگیر، همیشه وصال است و شادکامی.

در بساتین الانس، زهاد نیز به‌عنوان شخصیت‌های فرعی، حضور دارند و مورد اکرام و احترام دولتمردان (پادشاهان، وزرا و...) قرار می‌گیرند.

در آغاز قصه، «زاهدی دانا» در بارگاه پادشاه اُجین، حضور می‌یابد و برای او از زبان پدر خود، که در ممالک عجم، صدرنشین مسند وزارت بوده، حکایت پادشاه عجم، تعلق او به «انواع ریاحین» و ماجرای عاشقانه‌ی شاهزاده‌ی روم و دختر زاهد را روایت می‌کند (همو، ص ۷۴ به بعد). زاهد در اینجا در کسوت «راوی» ظاهر می‌شود و شخصیت ایستایی دارد. در حکایت شاهزاده کشورگیر، زاهدی که «نور تقوی در اسره‌ی میمون او، واضح و لایح

بود و آثار صفای باطن، بر صحیفهٔ او ظاهر می‌نمود» نمایان می‌شود و کشورگیر را «به‌واسطهٔ سعی جمیل» خود، به خواسته‌اش می‌رساند که همانا دستیابی به خاتمی است که شاه ماران از پادشاه چین در ر بوده و در بطن خود نگاه داشته (همو، ص ۲۷۵ به بعد). زاهد در این مقطع از سیر قصه، شخصیتی است راهنما، کارگشا و باتدبیر که گره دشوارترین پیشامد قصه، یعنی کشته شدن شاه ماران، به‌دست تدبیر او گشوده می‌شود. اوست که زاغ را حیل‌ت اهل‌اک مار می‌آموزد، و با تدبیر همو کشورگیر، به مراد خود، دست می‌یابد (همو، ص ۲۸۱-۲۸۲).

در بساتین الانس، بیشتر شخصیت‌های داستانی، نمود انسانی دارند، به‌جز دو مورد که تشخص جانوری دارند: شاه ماران و زاغ، و البته، این دو حیوان، حضور تمثیلی دارند، و نمایندهٔ خصایل انسانی‌اند. شاه ماران، در اطاعت پادشاه چین به‌سر می‌برد؛ اما خاتم را از او می‌رباید، از چنبر اطاعت او بیرون می‌جهد، به کوه می‌گریزد و در حریم آشیانهٔ زاغی، سکنی می‌گزیند و بچگان او را می‌خورد (همو، ص ۲۱۵). او نماد انسانی است سرکش، ستمگر و غاصب، که به‌هر حال، پادافره کردارهای خود را می‌بیند و کشته می‌شود.

زاغ، در آشیانه‌ای می‌زید که شاه ماران در نزدیکی آنجا، لانه کرده و بچه‌های او را به‌عنوان طعمه می‌خورد. او با زاهدی که کشورگیر و وزیر، به صومعهٔ او فرود می‌آیند، «الفتی تمام و مخالطی به کمال» دارد و از ستم شاه ماران، بدو می‌نالد. زاهد، ترفندی بدو می‌آموزد تا از ظلم شاه ماران، آسوده و رها شود (همو، ص ۲۷۷-۲۸۲). زاغ، عقد دختر پادشاه را می‌رباید و مأموران، او را تعقیب می‌کنند تا به لانهٔ شاه ماران می‌رسد، عقد را در سوراخ او می‌اندازد. متعاقبان، سوراخ را می‌شکافند و سر مار را چندان به سندان می‌کوبند تا کشته شود. با این اقدام زاغ، کشورگیر و وزیر نیز به مراد خود می‌رسند و خاتم را از شکم مار، بیرون می‌آورند و سپاه مار و دیگر وحوش و سباع، به خاصیت آن خاتم، به اطاعت کشورگیر در می‌آیند و او راهی سراندیب می‌شود تا به حضرت ملک‌آرا درآید (همو، ص ۲۸۳-۲۸۵). زاغ در اینجا، نماد انسانی است مظلوم که بر ظالم می‌شورد و خود را از ستم او می‌رهاند. او همچنین در حکایت کشورگیر، واسطه‌ای برای ایجاد تعلیق در روند روایت است.

در بساتین الانس، همانند دیگر قصه‌های عامیانه، از بن‌مایه‌ها و عناصر روایی

شناخته، در ساختار روایت، استفاده شده است:

۱. استحالہ: با توجه به اینکه اصل حکایت کشورگیر و ملک‌آرا، هندی است، نشانه‌هایی از اعتقادات و تفکرات هندوان را در آن می‌توان یافت که یکی از آنها «مسخ» است که اختسان از آن با عنوان «نقل روح» تعبیر کرده است. در بساتین الانس سه نوع استحالہ دیده می‌شود:

الف) تبدیل انسان به حیوان: شاهزادهٔ روم که عاشق دختر زاهد است، به دعای زاهد که «تبدل صورت» او را می‌خواهد، به شکل بلبل درمی‌آید (همو، ص ۹۴). همچنین در قصهٔ پادشاه قنوج و سمنبر، حکیمی که «قوت تشکل» داشت، به شکل آهو درمی‌آید و از پیش پادشاه می‌رود تا او را در دام سپاه پادشاه پارس، گرفتار کند (همو، ص ۲۰۵).

ب) تبدیل انسان به گیاه: دختر زاهد که با شاهزادهٔ روم عشق می‌ورزد، به دعای پدر خود، به صورت نهال گل درمی‌آید (همو، ص ۹۴).

ج) تبدیل انسان به انسان: وزیر پادشاه کشمیر، «علم نقل روح» را از خود پادشاه می‌آموزد و روح پلید خویش را در تن پاک ولی نعمتش، پادشاه کشمیر، درمی‌آورد و به صورت او درمی‌آید و در قصر، به جای او بر تخت پادشاهی می‌نشیند (همو، ص ۱۲۹-۱۳۲).

۲. عاشق شدن با دیدن تصویر: کشورگیر با دیدن تصویر ملک‌آرا عاشق او می‌شود. تصویر، گویای جمال معشوق است، و آنچه در قصه‌ها، قهرمان را آشفته و شیفتهٔ معشوق می‌نماید، همین زیبایی معشوق است، چنان‌که اختسان در بساتین الانس، فصلی شاعرانه در توصیف جمال ملک‌آرا می‌پردازد (همو، ص ۲۲۳-۲۲۴).

۳. تعقیب شکار: پادشاه قنوج، در پی آهو، فرسنگ‌ها از شکارگاه دور می‌شود و در دام مأموران پادشاه پارس گرفتار می‌شود (همو، ص ۲۰۵).

۴. فهم زبان جانوران: پادشاه ممالک عجم که «در حدیقهٔ سینه، نهال محبت انواع ریاحین» نشانده بود، با بلبل (شاهزادهٔ روم که به صورت بلبل درآمده) به گفت‌وگو می‌نشیند و قصهٔ سرگذشت او را گوش می‌کند (همو، ص ۹۰).

۵. ترک حکومت و شادکامی: کشورگیر، که دست عشق، گریبان جان او را گرفته است، در طلب ملک‌آرا، سامان مملکت‌داری و شاهزادگی را وامی‌نهد و مجالس بزم را ترک می‌گوید و خود را به ورطهٔ محنت و مذلت می‌افکند (همو، ص ۲۷۱ به بعد). در قصهٔ پادشاه

قنوج و سمنبر نیز، پادشاه، چنان عاشق و شیفته است که نصایح مشاوران و وزرا را نمی‌پذیرد و در طلب وصال سمنبر، شاهزاده پارس را از میان برمی‌دارد، اسباب فرمانروایی و کامرانی را رها می‌کند و بر در خانه سمنبر مقیم می‌شود، تا بدانجا که اسیر پادشاه پارس می‌شود و بیم آن است که جان بر سر عاشقی بازد (همو، ص ۱۷۱ به بعد). همچنین در قصه شاهزاده روم و دختر زاهد، شاهزاده که به حکومت شهر، منصوب شده، عاشق دختر می‌شود و با او به قنوج می‌گریزد و به دام بلاها می‌افتد، چندان که گمان غرق‌شدگی او می‌رود.

۶. خواب دیدن: پادشاه اُجین، در خواب می‌بیند که «زاهدی دانای غریب» بر درگاه او ایستاده و منتظر فرمان استعدا مانده است. او از طریق وزیر، زاهد را درمی‌یابد، و زاهد، به صورت نقل در نقل، حکایاتی را به عرض پادشاه می‌رساند که به حکایت کشورگیر و ملک‌آرا می‌انجامد (همو، ص ۶۴ به بعد).

۷. خاصیت انگشتی: پادشاه چین، با انگشتی خود، جانوران وحشی را به فرمان خود درآورده است و وقتی پادشاه سرانديب، آن را می‌رباید، این جانوران از ربه اطاعت او سر می‌کشند (همو، ص ۲۱۴).

ساختار بیانی و زبانی در بساتین الانس

چنان که خود اختسان، اشاره کرده است «عرایس عاظم اغراض و معانی» نسخه «حکایت پادشاه کشورگیر» را «مشاطه طبع رنگ‌آمیز هیچ سخنوری... به زیور سلاست الفاظ و حلیه لطافت عبارات» مزین و متحلی نگردانیده بود و او به التماس و استدعای «زمره دوستان و طبقه محبان» آن عرایس را، گلغونه بر روی، و وسمه بر ابروی کشیده و بر «منصه اجابت، در نظر زمره طالبان و فرقه خاطبان» جلوه داده است (همو، ص ۴۶، ۵۱). او در گزارش قصه، شمه‌ای از «اسالیب و صافی» و «قوانین سخن‌آرایی» را بایسته شناخته (همو، ص ۵۲) و از یک حکایت عامیانه ساده، یک اثر فاخر ادبی، ساخته و پرداخته است، چنان که آن را، به لحاظ شیوه پرداخت و اسلوب سخن‌آرایی، می‌توان در ردیف آثاری چون ترجمه کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، سندبادنامه و دیگر همزادان این آثار برشمرد. در اینجا به بررسی مختصات ادبی، بیانی و زبانی بساتین الانس می‌پردازیم.

۱. اسالیب و صافی: نمایان‌ترین ویژگی نثر بساتین الانس، اعمال «اسالیب و صافی» در آن است که خود اختسان، بدان اشاره کرده (همو، ص ۵۲) و غایت هنر و اوج خلاقیت خود را در آن اسلوب به‌کار بسته و نمایانده است. او برای القای تصاویر و تجسم موضوعات و نیز آرایش بیان، توصیفاتی سرشار از استعارات، تشبیهات و دیگر آرایه‌های بلاغی و تصویرهای بدیعی پرداخته است. گاهی، توصیفات او، بلند است و طول عبارات وصفی، از چند سطر درمی‌گذرد و صفحه یا صفحاتی را شامل می‌شود. توصیف‌پردازی او از تنوع برخوردار است:

- توصیف شخصیت‌های انسانی: غیاث‌الدین تغلقی، محمد خجندی (طیب معالج اختسان)، دختر زاهد، حکما و عقلا، پادشاه شهر بتیهان، ساقی، دختر پادشاه چین، سمنبر و گل‌گذار، پادشاه چین و ملک‌آرا.
- توصیف شخصیت‌های حیوانی و جانوری: اسب، یوز، سگ، باز شکاری، شیر و مار.
- توصیف پدیده‌های طبیعی: صبح، شب، بهار، آفتاب، بستان و زمستان.
- توصیف حالات و کیفیات: شدت حرارت، بیماری خود مؤلف، موقعیت و وضعیت وزیر در هنگامه طوفان و موج دریا و غرق شدن کشتی، شکار ملک‌آرا، حالات کشورگیر از عشق ملک‌آرا و توصیف عشق.
- توصیف مجالس بزم و شادکامی: «مجلس انس» پادشاه اُجین در میان حدیقه، مجلس شادمانی و عروسی شاهزاده روم و دختر زاهد، توصیف کشورگیر و ملک‌آرا.
- توصیف معارک رزم: نبرد پادشاه چین و پادشاه سراندیب.
- توصیف امکان‌جغرافیایی: شهر بتیهان (از بلاد جنوبی اقلیم هند)، شهر قنوج، شهر سراندیب و حصار آن و توصیف بیابان.
- توصیفات اشیا و ابزارها: آنچه در بساتین الانس، بیشتر مشهود است، توصیف ابزارهای موسیقی است و البته، به توصیف ابزارها و اشیای دیگر نیز پرداخته شده: کشتی، عقد و مرواریدهای آبدار.
- توصیف مشروبات: باده.

۲. قوانین سخن‌آرایی: چنان‌که ذکر کردیم، اختسان «شمه‌ای از... قوانین سخن‌آرایی» را در قصه‌پردازی، لازم‌شناخته و در شیوه‌پرداخت خود، از انواع آرایه‌ها و پیرایه‌ها برای

زیبانمایی نثر، بهره‌برده که تشبیه و استعاره، دو آرایه اصلی و عمده به‌شمار می‌رود و انواع تشبیهات و استعارات در کلام او دیده می‌شود. او هر جا، به اسلوب سخن‌آرایی اشاره می‌کند، از دو اصطلاح «تشبیه» و «استعاره» نیز نام می‌برد: «استعارات غریب و تشبیهات عجیب که از وجوه محاسن کلام است» (اختسان دهلوی، ص ۵۱). «ذخایر بدایع معانی و عبارات و نفایس و غرایب تشبیهات و استعارات، مناسب و ملایم آن شناخت» (همو، ص ۵۳).
اختسان نیز، چونان دیگر نثرپردازان، در تعبیرات خود، از آرایه تلمیح بهره‌برده؛ اما در این میان، تلمیحات او به شاهنامه و اشارات او به شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی آن، قابل توجه است و حاکی از مطالعه دقیق او در متن حماسه ملی ایران:

«آب‌های جویبار، که به هنگام بُردا بُرد سپاه بهمن، مانند اسفندیار، رویین‌تن گشته بود، از مهابت تیرباران کمان رستم، در گداز آمده، و قوای نامیه که از صعوبت سردی دی، کیخسرو آسا، در غار انزوا مختفی شده، بر آیین جمشید، زمام تربیت حدایق و ریاض هفت کشور به‌دست آورده» (ص ۷۸).
«کسی که پا بر بساط فریدون نهد، از مضرت ماران ضحاک، چگونه خایف و هراسان باشد؟» (ص ۱۰۵).
اشارات اختسان، به آیین‌ها و شعائر ادیان نیز، قابل توجه است و پیشینه این آیین‌ها و آداب را از روزگاران گذشته روایت می‌کند:

«گاه در ماتم هجران او، چون مردم دیده در روز عاشورا، خاک سیاه بر سر می‌کنم و جامه سوگ در بر می‌کشم، و گاه در تمنای وصول خیر محیای حیات افزای او، مانند منتظران اجابت دعا در شب برات، دو چشم بر هم می‌زنم» (همو، ص ۲۵۰).
«مانند مزامیر در روز عید اضحی، شکسته و بی‌نوا مانده‌ام» (همو، ص ۲۵۱).

۳. ویژگی زبانی: یکی از شگردهای بیانی اختسان در بساتین الانس استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات علوم است و او دانسته‌های خود را از دانش‌ها، در تعبیرات و توصیفات خود به‌کار برده است، چنان‌که می‌توان بر مبنای همین اثر، شماری از واژه‌های به‌کار بسته در علوم رایج زمان مؤلف را استخراج کرد. و در فرهنگ جامع زبان فارسی، به‌عنوان مصادیق و شواهد به‌کار بُرد.

اصطلاحات کتاب‌آرایی، نسخه‌پردازی، نگارگری و خوشنویسی:

«هم در بیاض روز، ذکر محاسن گل، چون اوراد، بر خویش لازم شمردی، و هم در سواد شب، اوراق اوصاف گل، بلبل آسا، تکرار کردی» (همو، ص ۷۵).

«اگر دبیر روشن ضمیر دیوان سپهر برین، به قلم گوهریار، از زر محلول خورشید، بر لوح سیمین ماه انور، تحریر کند، هم درخور بُود، و اگر سخن طرازان سواد هفت کشور... به خامه‌دُررنثار انصاف، از سیاهی دیده جهان‌بین، بر بیاض کافوری چشم نگارند، هم لایق» (همو، ص ۱۰۷).

«تو گفתי بر صفحه کاغذ چینی، خط‌های مسطر کشیده‌اند» (همو، ص ۱۱۸).

«صعوبت و مهابت آن روز هایل، چندان است که اگر دریا مداد، و اشجار، اقلام، و صحایف آسمان‌ها و طبقات زمین‌ها، کاغذ شود، شمه‌ای از آن در حیز کتابت نتوان آورد» (همو، ص ۱۹۶).

«مشاطه نفس نباتی، تا از دفتر حُسن مهرافزای او، نسخه‌ای نمی‌برد، در سواد چمن، از اوراق و انوار، نورستگان باغ را نگار نمی‌بندد» (همو، ص ۲۲۴).

«خامه‌تقریر، منشور حال ما، بر چه نوع، توقیع فرماید» (همو، ص ۲۷۵).

اصطلاحات موسیقی:

اختسان، هر جا که مجال یافته، به‌ویژه در وصفی مجالس بزم، که وجود مطربان از بایسته‌های آن بوده، به توصیف و تعریف ابزارهای موسیقی پرداخته و اصطلاحات این فن و هنر را به‌کار بسته است:

«هرکه یک بانگ صفاهان از نای گلوی او در گوش می‌کرد... و هرکه یک زخمه نه‌اوند از او به گوش هوش می‌شنید... راه روان حجازش، راه روان راهروان بیابان عشق می‌زد و به گرفت بوسلیک، از دیده‌ها... خون می‌گشاد و به لطافت رهاوی عقل فریب، صبح خیزان عالم عزلت را از راه می‌بُرد و به زیر و بم مخالف فرح‌انگیز، میان طبایع اضداد، موافقت ارواح با اجساد پیدا می‌آورد» (همو، ص ۱۰۱-۱۰۲).

«رامشگر داودی‌الحان داستان، در ارغنون شادمانی، به زخمه غم‌فرسای، داستان‌زن و داستان‌سرای گشت» (همو، ص ۲۴۶).

اصطلاحات ریاضیات، دیوانی و حسابداری:

«من، چون انگشت محاسب، به هنگامه شمار، افتان و خیزان... پای در راه نهادم» (همو، ص ۱۵۲).

«حکم تقدیر، خط حیات هیچ‌کس را به سجل دوام، مسجل نگردانیده است و مستوفی دیوان قدر، نام هیچ مخلوقی را در جریده تأیید، ثبت نفرموده» (همو، ص ۱۸۲).

«دبیر چرخ، مثال فتح، به نام او توقیع می‌کند» (همو، ص ۲۱۲).

«حاکم دیوان قضا، عروس نعمت‌های حلال را بر شاهان آن ملک حرام گردانید و دبیر مسند قدر، مثال عزل بر فرمانروایان نافذ حکم آن اقلیم، به قلم تأیید، تحریر کرد» (همو، ص ۲۲۳).

«دستور برپای بایستاد، و بسان میل محاسب، سر بر خاک عبودیت نهاد و اصناف مدح و ثنا که حساب مبادی آن، بر نهایت ارقام، فاضل آید، به تقدیم رسانید» (همو، ص ۱۲۷-۱۲۸).
«رقم ذکر آن بر دفتر لیل و نهار، تا روز حساب، باقی خواهد بود» (همو، ص ۱۴۹).

اصطلاحات نجومی:

«اگر چه از تأییدات نحوستِ قرانات دوایر افلاک، دایره کردار، این چنین بی‌سر و پا گشته‌ام و پرگارصفت، سرگردان شده» (همو، ص ۱۳۶).
«اگر ماهی منیر بر سپهر جلال به عقده فنا منخسف گشت، بحمدالله، آفتابی جهانگیر در برج شرف، طالع و لامع است» (همو، ص ۱۸۳).

اصطلاحات معماری:

«خانه دل که از طوفان درد فراق، از بنیاد، خراب شده، جز به معماری وصال روح بخش آن جان قالب ملاحظت، معمور نگردد» (همو، ص ۱۸۶).

اصطلاحات طبی:

«صفرای غضب جان‌ربا، که مزاج معتدلش را از جاده استقامت، منحرف کرده بود، و ماده سودا که در مقر دماغش، هیجان پذیرفته، به همان شراب‌های موافق نصایح، فرود نشست» (همو، ص ۱۹۷).
«وجود تو چون خار در چشم، و تب در جسم، و استخوان در گلو، و مکس بر رو، خفقان در دل، و استرخا در مفاصل، و درد در سر، و تیر در جگر است» (همو، ص ۱۸۶).

اصطلاحات عرفانی:

«لباس سرافرازی، کسی در بر کشد که چون نیر سپهر، صد هزار مصاییح و مشاعل انوار، در صحن سینۀ باصفای او برافروخته بود و مانند صفحه تیغ، از سرتاپای، به زواهر جواهر تجرید، مزین و محلی باشد و مثال دریای محیط، صوفی‌وار، این توده خاک را در میان آرد و تر سازد، و بر صفت نیلوفر، از سباحت بحار معرفت، سجاده بر روی آب اندازد» (همو، ص ۱۵۲).

اصطلاحات صرف و نحو عربی:

«جسمی از فرط نحافت و وفور ضعف، بر طریق تنوین، اسمی بی‌مسمی مانده و از تأثیر مفارقت خفض عیش و عدم اسباب فتح باب نجات، تن، چنان ضعیف و نحیف گشته که رفع صوت، به هیچ وجه، ممکن نمی‌گشت، داعی اجل را نصب‌العین تصور می‌کردم» (همو، ص ۱۵۰).

اصطلاحات شطرنج:

«... پادشاهزاده برای ملاءبه شطرنج با شاه فلک‌جاه، جهد نمود. پادشاه و پادشاهزاده، صفوف سپاه مهره‌ها را در معرکه بساط بیاراستند و به راندن آن بر یکدیگر، رُخ نهادند. هریک در میدان دفع کید لعب حریف، اسب جد و جهدی می‌تاخت و صف پیادگان را در پیش، ترتیب کرده، پیل، مات‌کنان، پیش‌تر می‌آمد و به قوت صنعت فرزین‌بند، اسب و رُخ را در مضیق تلف، محبوس می‌گردانید تا آن‌گاه که دست لعب پادشاه، غالب شد و پادشاهزاده در زاویه مات افتاد» (همو، ص ۱۷۸).

علاوه بر واژه‌ها و اصطلاحات علوم، کمیت استفاده از اسامی انواع گل‌ها و گیاهان و درختان، نبردازارها، احجار کریمه، عطریات، پوشاک‌ها، پرنده‌ها و دیگر جانوران نیز در بساتین الانس قابل توجه است.

اختسان، گاهی از مصطلحات گفتاری نیز، که در فرهنگ ایرانی به صورت کنایی و شکل مثلی بیان می‌شود، استفاده کرده است:

«چون تنور گرم، ایستاده دید، فطیر خویش در بست» (همو، ص ۱۲۸).

«چون کار به جان و کارد به استخوان رسید...» (همو، ص ۱۶۱).

«یک روز آب خوش نخورده» (همو، ص ۲۵۹).

برخی از واژه‌ها در بساتین الانس با ساخت دستوری و واژگانی متفاوت و کهن‌تر به کار رفته است: آگوش (= آغوش)، سبک‌سایگی (= فرومایگی، پست بودن)، تهی شکمی (= گرسنگی)، هرهمه (= همگی، همه را)، بُلندپِری (= بلندپروازی)، راه‌آموزی (= راهنمایی)، زیراچه (= زیراکه)، دهانیدن (= گرفتن).

ارزش تاریخی بساتین الانس

اختسان در لشکرکشی‌های غیاث‌الدین تغلقی حضور داشت و در دیباچه بساتین الانس، فتوحات او را در «اقلیم لکهنوتی و سنارگاتو، مع جمیع اطرافها و اکنافها» و مملکت وسیع «ترهت» گزارش کرده است (همو، ص ۳۴ به بعد). غیاث‌الدین در سال ۷۲۴ق پس از فتح لکهنو و سنارگاتو و اطراف آن، «عنان سمند عزم برای ضبط و فتح... ترهت معطوف کرد» و اختسان در این نبرد، حضور داشت و ماجرای این فتح را بیان کرده است (همو، ص ۳۴-۳۵). با توجه به همین ارزش تاریخی بساتین الانس، حاجی خلیفه، آن را با عنوان تاریخ طغلقشاه ذکر کرده است (حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۲۹۸). سید حسن عسکری،

نوشته است ارزشمندترین بخش بساتین الانس، اطلاعاتی است که درباره لشکرکشی غیاث‌الدین تغلق به ترهت به‌دست داده است. برنی و یحیی سرهندی درباره این لشکرکشی، چیزی نگفته‌اند. قدیمی‌ترین منبع برای اطلاع از این واقعه، فتوح السلاطین (عصامی، ص ۴۱۶-۴۱۸) است و فرشته نیز از این کتاب استفاده کرده است. اختسان شاهدی عینی بود و در حوادث شرکت داشت. هرچند او با عبارات کلی و با نثری مصنوع، این فتح را گزارش کرده؛ اما در گزارش او، نکات قابل توجهی هست که می‌تواند مکمل و تصحیح‌کننده روایت‌های مورخان باشد (Askari, P. 4-10).

دست‌نوشته‌های بساتین الانس

نذیر احمد، تصحیح بساتین الانس را با استفاده از دو نسخه خطی متأخر (نسخه‌های لکهنو، کتابت ۱۰۴۶ ق و بریتانیا، مورخ ۱۰۷۴ ق) آغاز کرده بود که درگذشت. مسوده او با مقدمه‌ای انگلیسی به قلم خود وی، به اهتمام ریحانه‌خاتون (دختر ایشان) منتشر شده است (دهلی، مرکز تحقیقات فارسی راینی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۹)؛ اما متأسفانه کار ناتمام وی تصحیح منقح و عالمانه‌ای نیست و بدخوانی‌های فاحش، اغلاط محتوایی و اشتباهات تایپی چنان و چندان بدان راه یافته که متن، بسیار مخدوش شده است. با توجه به وجود دستنویس‌های معتبر، به‌دست دادن یک متن مصحح، منقح و محقق از بساتین الانس بایسته است.

دست‌نوشته‌های شناخته‌شده از بساتین الانس عبارت است از:

۱. بنیاد شرق‌شناسی فرهنگستان روسیه (سنت‌پترزبورگ)، شماره B.۹۹۷. کاتب: قوام بن محمد مازندرانی، تاریخ کتابت: ۸۳۶ ق، محل کتابت: هرات، ۲۱۱ برگ (آکیموشکین، ج ۱، ص ۷۳).
۲. کتابخانه عارف حکمت (عربستان، مدینه)، شماره ۹۰۲/۹. تاریخ کتابت: ۸۷۴ ق خط: نستعلیق، ۱۵۹ برگ (نوشاهی، ص ۲۷۰-۲۷۱).
۳. توپقاپی‌سرای (ترکیه، استانبول)، شماره R. ۱۰۳۲ (از مجموعه روان کوشکو)، تاریخ کتابت: سده ۱۴ قمری. ۱۴۲ برگ. مصور (Fehmi Edhem, vol.1, p. 305).
۴. کتابخانه تکلو اوغلو (ترکیه، آنتالیا)، شماره ۳۸۷، بدون تاریخ کتابت (سده ۱۰-۱۱).

۱۱ق)، خط: نستعلیق، ۱۸۲ برگ. اول و آخر این کهنه کتاب افتاده‌ست (خیامپور، ص ۴۶-۴۸، حسینی، ص ۷۷۶).

۵. کتابخانه عارف حکمت (عربستان، مدینه)، شماره ۹۰۲/۸، خط: نستعلیق نسبتاً خوش، بدون تاریخ کتابت (احتمالاً از سده ۱۰ق)، دارای سرلوح و کتیبه، عناوین فصول و اشعار به شنگرف، آیات و احادیث و دیگر عبارات تازی به زر تحریر، گاه به شنگرف و رنگ لاجوردی، دورادور متن در احاطه جدول زرین، اشعار در درونه جداول زرین دوستونی، شامل ۱۶۱ برگ. ترقیمه نسخه: تمت الكتاب المسماه بساتین الانس من كلام ملك الاعظم، ملك اختسان الهندی الدهلوی، نور الله قبره (نوشاهی ۱، ص ۲۷۱).

۶. بنیاد ککلیدزه (گرجستان، تفلیس)، شماره P 11/19 - K. کاتب: نورالدین اسماعیل منجم گیلانی، تاریخ کتابت: جمادی الاول ۱۰۳۱ق، خط: شکسته نستعلیق ریز، ۷۶ برگ (مدبر چهار برجی، ج ۱، ص ۷۵-۷۶).

این نسخه، واپسین جزو (برگ ۲۷۰-۳۴۶) از مجموعه شماره ۱۱ بنیاد ککلیدزه است که کاتب مذکور (منجم گیلانی) رقم زده است. رطوبت دیده و انجام آن افتاده است. محشی است.

۷. کرمان، کتابخانه شخصی دبستانی، کاتب: محمد هاشم مشهدی، تاریخ کتابت: ۱۰۵۴ق (افشار، ص ۶۲۶).

ایرج افشار، متذکر شده که این نسخه را در کرمان دیده، و اکنون سرنوشت آن مشخص نیست، و احتمالاً در تملک ورثه آقای دبستانی است.

۸. کتابخانه بریتانیا (انگلیس، لندن)، شماره Add. 7717، تاریخ کتابت: صفر ۱۰۷۴ق، خط: نستعلیق درشت، ۱۶۷ برگ (Rieu, vol. VII. P. 752-753).

۹. بنیاد ککلیدزه (گرجستان، تفلیس)، شماره P. K120، تاریخ کتابت: ۱۱۵۱ق، خط: نستعلیق نازیبیا، ۲۳۹ برگ. پایان این نسخه افتاده است (مدبر چهار برجی، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴).

۱۰. کتابخانه گنج‌بخش (پاکستان، اسلام‌آباد)، شماره ۱۵۰۵۷، بدون تاریخ کتابت (ظ: سده ۱۰-۱۱ق) با نونویسی بخش‌های افتاده در سده ۱۴ق، ۳۹۱ص (تسیحی، ص ۶۵).

۱۱. کتابخانه دانشگاه لکهنو (هند)، شماره M70B 297-15، خط: نستعلیق، کتابت:

۱۰۴۶ ق. (Catalogue of Oriental manuscripts in the Luknow University library, P. 230).
۱۲. کتابخانهٔ شخصی اسدالله (افغانستان، کابل): اطلاعاتی از مشخصات این نسخه
در دست نیست (نوشاهی ۲، ص ۱۶۴).

منابع

- آکیموشکین. اد. ف و دیگران، فهرست نسخه‌های خطی فارسی انستیتو خاورشناسی (ملل آسیایی)
فرهنگستان علوم روسیه (سنت پترزبورگ)، مسکو، ۱۹۶۴ م.
ابن نشاطی، پهلوی بن، تصحیح شیخ چاند، انجمن ترقی اردو، پاکستان، ۱۹۹۵ م.
اختسان دهلوی، بساتین الانس، تصحیح نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی رابزنی فرهنگی جمهوری
اسلامی ایران، دهلی، ۱۳۸۹ م.
افشار، ایرج، «فهرست اجمالی چهل مجموعه»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۳۰، سخن، تهران، ۱۳۸۵.
ایمانی، بهروز، «نامه‌های تاج‌الدین اختسان دهلوی و ارتباط او با عمادالدین فقیه کرمانی»، مهندات
(مجموعهٔ مطالعات فرهنگ، زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره)، به کوشش سید عبدالرضا موسوی،
سورهٔ مهر، تهران، ۱۳۸۸ م.
برنی، ضیاء‌الدین، تاریخ فیروزشاهی، تصحیح سر سید احمد، مسلم یونیورسیتی، علیگره، ۲۰۰۵ م.
بنیانی، فیض‌الله بن زین العابدین، تاریخ صدر جهان، به کوشش اقتدار حسین صدیقی، علیگره، ۱۹۸۸ م.
بهامدخانی، محمد، تاریخ محمدی، دستنویس شمارهٔ ۱۳۷ کتابخانهٔ بریتانیا.
تسیبچی، محمدحسین، فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۴ م.
تقی کاشی، مجموعهٔ شمارهٔ ۱۰۶۶ کتابخانهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی.
جمیل جالبی، تاریخ ادب اردو، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۹۴ م.
حاجی خلیفه، کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م.
حسینی، سیدمحمدتقی، «فهرست نسخه‌های خطی چهار کتابخانهٔ ترکیه»، اوراق عتیق، به کوشش سید
محمدحسین حکیم، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، تهران، دفتر ۴، ۱۳۹۴ م.
خیامپور، عبدالرسول، «چند کتاب خطی مهم فارسی در گوشه‌ای از آسیای صغیر»، نشریهٔ دانشکدهٔ
ادبیات تبریز، س سوم، ش ۳، خرداد - تیر ۱۳۲۹ م.
زلفی، آمنه، «تصحیح و تعلیق نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۴۹۸ کتابخانهٔ مجلس سنا»، پایان‌نامهٔ دورهٔ
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز تبریز، ۱۳۹۵ م.
سیهرندی، یحیی بن احمد بن عبدالله، تاریخ مبارک‌شاهی، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۳۱ م.
شیخ چاند، مقدمه بر پهلوی بن ابن نشاطی، انجمن ترقی اردو، پاکستان، ۱۹۹۵ م.

عصامی، فتوح السلاطین، تصحیح سید هاشم یوشع، دانشگاه مدراس، مدراس، ۱۹۴۸م.
عماد فقیه کرمانی، پنج گنج، تصحیح همایون فرخ، دانشگاه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۷.
فرشته، محمد قاسم هندوشاه، تاریخ فرشته، تصحیح محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.

فصیح خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۶.
محبوب، محمدجعفر، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، چشمه، تهران، ۱۳۸۲.
محرابی کرمانی، مزارات کرمان، به کوشش حسین کوهی کرمانی، مرکز کرمان‌شناسی، کرمان، ۱۳۸۳.
مدبر چهار برجی، سیف‌الله، فهرست تفصیلی نسخ خطی فارسی انستیتو ککلیدزه تفریس، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۳.

معصوم بکری، سید محمد، تاریخ معصومی، تصحیح عمر بن داود پوته، بمبئی، ۱۹۳۸م.
میرخورد کرمانی، سید محمد بن مبارک علوی، سیرالاولیاء، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، لاهور، اسلامی، ۱۹۷۸م.

نوشاهی (۱)، عارف، «نسخه‌های خطی مدینه منوره»، ترجمه سید عبدالقادر هاشمی، آینه میراث، دوره جدید، س ششم، ش ۴۲، پاییز ۱۳۸۷.

_____ (۲)، سیه بر سفید (مجموعه گفتارها و یادداشت‌ها در زمینه کتابشناسی و نسخه‌شناسی)، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰.

یوسف اهل (۱)، فراید غیائی، دستنویس شماره ۳۳۲۹ کتابخانه اسعدافندی.

_____ (۲)، همان، دستنویس شماره ۴۱۵۵ کتابخانه ایاصوفیا.

Askari, S. H. Historical value of basatin-ul-uns, *The journal of the Bihar research society*, v. xi. iii, January- december , parts i-iv. 1965-66 ..

Fehmi Edhem Karatay, *Topkapi sarayi muzesi kutuphanesi farsca yazmalar katalogu*, Istanbul , 1961 .

Catalogue of Oriental manuscripts in the Luknow University library, Luknow, 1951 .

Rieu. Ch. *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, Vol. II, 1881.london,



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی